

سیاه روز کودتای ننگین (7) ثور و پیامدهای خونین و فاجعه بار آن برای خلق و میهن

افغانستان کنونی تاریخ کهن و پرماجرایی دارد. خلقهای ملیتهای مختلف این سرزمین در طول تاریخ چند هزارساله شان سیاه روزهای فاجعه بار زیادی را تجربه کرده اند. این خطه باستانی نظریه موقعیت سوق الجیشی حساس و موقعیت جیوپولیتیک و جیو استراتژیک مهم آن در قلب قاره آسیا بارها مورد تجاوزات و حملات وحشیانه نیروهای استیلاگرو تاراجگرو قدرتهای استعماری و امپریالیستی سلطه گرو غارتگر قرار گرفته است. خلقهای این مرزوبوم در مقاطع مختلف تاریخی با همبستگی و اتحاد در برابر مهاجمین و غارتگران خارجی، تسلیم طلبان و خابینین ملی و میهن فروشانی که در خدمت نیروهای بیگانه قرار داشته اند و همچنین در برابر رژیمهای استبدادی داخلی شجاعانه رزمیده اند. بخش اعظم صفحات تاریخ مردمان این سرزمین را، تاریخ مبارزه و مقاومت علیه مهاجمین و سلطه جویان خارجی و حکومتهای مستبد و ستمگر داخلی تشکیل می دهد. در پایان دهه دوم قرن بیستم خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان با یک رستاخیز بزرگ ملی، میهن را از تسلط استعماری امپریالیسم انگلیس نجات داده و استقلال سیاسی و آزادی ملی خود را بدست آوردند و برای ده سال از نعمت استقلال و آزادیهای سیاسی و مدنی نسبی برخوردار بودند. اما بار دیگر هیولای استعمارگران انگلیس و فنودالان مرتجع و ارتجاع سیاه مذهبی توطئه های خاینانه شانرا علیه مردم ما آغاز کردند و حکومت امان الله خان را در سال 1929 میلادی سقوط دادند و عنصر بیسواد، لومپن و بی کفایتی را بنام حبیب الله (کلکانی) بقدرت رساندند. بعد از سقوط حکومت قرون وسطائی باند رهن حبیب الله؛ امپریالیسم انگلیس نادرخان نوکرتربیت یافته و مجرب خود را بقدرت رساند و دوران سیاه حکمرانی استبدادی خاندان نادر برای نیم قرن ادامه یافت. بعد از آن دوران ظلمتبار و فاشیستی حکومت جنایتکاران و وطن فروشان خلقی پرچمی آغاز گردید که سیاه روزها و فوایج ننگین و وحشتبار دیگری در پی داشته که تا اکنون ادامه دارد.

حزب رویونیست "خلق" به کمک سازمانهای جاسوسی "اتحاد شوروی" سوسیال امپریالیستی بتاریخ هفت ثور سال 1357 خورشیدی حکومت داوود راطی یک کودتای نظامی برانداخت و قدرت دولتی را تصرف کرد. این حزب ضد مردمی و ضدانقلابی توسط تعدادی از "روشنفکران" وابسته و مزدور در سال 1344 خورشیدی تشکیل گردید. حزب "دموکراتیک خلق" در واقع در جهت اشاعه و ترویج اندیشه های ارتجاعی و ضدانقلابی رویونیسم خروشچفی و تدارک زمینه های فکری، سیاسی و تشکیلاتی برای تسلط سوسیال امپریالیسم روسی بر افغانستان و منطقه ایجاد شد و کودتای ننگین 7 ثور در جهت تحقق اهداف و برنامه های غارتگرانه سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان و منطقه انجام شد.

بعد از سال 1955 میلادی که باند رویونیست خروشچف بر حزب و دولت کشورشوراها مسلط شد؛ پروسه تسلط دولت سوسیال امپریالیستی روسی بر خلقها و ملل تحت سلطه امپریالیسم در قاره های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین و توسعه طلبی این قدرت امپریالیستی نوظهور در سطح جهان در رقابت با ابر قدرت امپریالیستی امریکا، آغاز گردید. در ابتدا این تسلط در افغانستان از طریق "کمکهای" اقتصادی و فنی، اعطای قرضه های درازمدت، فروش سلاح و اعمار چند پروژه نسبتاً بزرگ و بهره برداری از منابع گاز شمال کشور و غارت آن، آغاز شد. و صدها تن جاسوس (ک گ ب و جی آریو) زیرنامها، وظایف و پوششهای مختلف وارد کشور شدند. وابستگی اقتصادی دولت افغانستان به وابستگیهای سیاسی، نظامی و فرهنگی وسیعی انجامید. باین صورت بعد از نیمه دوم دهه پنجاه میلادی دولت افغانستان علاوه بر وابستگی به امپریالیستهای غربی که به وابستگی شدید سوسیال امپریالیسم روسی نیز درآمد. با آغاز و گسترش نفوذ و تسلط سوسیال امپریالیسم روسی بر افغانستان، امپریالیستهای امریکائی و اروپائی دیگر افغانستان را در این منطقه در حوزه نفوذ و تسلط سوسیال امپریالیسم روس تلقی نموده

وروی آن سرمایه گذاری زیادی نکرده و عمدتاً روی دولتهای ایران و پاکستان منحصراً دستیاران منطقه ای مورد اعتماد شان، اتکاء نمودند.

با تسلط سوسیال امپریالیسم روس بر افغانستان حزب رویزیونیست "خلق" منحصراً مبلغ اندیشه های ضدانقلابی رویزیونیستی و عامل آن دولت فعالیت می کرد. تعداد زیادی از اعضا و هواداران این حزب مزدور در ارگانهای مختلف دولتی خاصاً ارتش و پولیس و دستگاه ضبط احوالات دولت در افغانستان نفوذ داشتند و نقش ستون پنجم را ایفاء می کردند. از آنجاییکه در دربار سلطنت افغانستان داوود خان گرایشات شدیدی در وابستگی به سوسیال امپریالیسم روسی داشت؛ عده ای از اعضای بلند پایه حزب "دموکراتیک خلق" منجمله میراکبر خیبر و ببرک" کارمل" با داوود در ارتباط نزدیک بودند. چنانچه در نیمه دوم دهه چهل خورشیدی زمانی که رژیم سلطنت ظاهرشاهی با تدوین قانون اساسی، شیوه استبداد فئودالی را اندکی تعدیل کرده و در قانون اساسی جدید صحبت از دموکراسی و تدوین قانون احزاب سیاسی نمود (ولی هیچگاهی تدوین نشد و رسمیت نیافت) فضای آزادیهای سیاسی نسبی در جامعه بوجود آمد و احزاب و سازمانهای سیاسی با برنامه ها و خط مشی های سیاسی طبقاتی مختلف فعالیتها علنی شانرا در جامعه آغاز کردند. در آن شرایط حزب "دموکراتیک خلق"، سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری اش، "سازمان جوانان مسلمان (جریان اخوان المسلمین در افغانستان)" و دیگر احزاب و گروه ها در کشور فعالیت می کردند. در حالیکه نظام سلطنت منحصراً نماینده طبقات ارتجاعی ملاک و کمپرادور و وابسته امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم صحبت از "دموکراسی و آزادی بیان" داشت؛ لیکن خائنه در همدستی با گروه ارتجاعی افراطی "اخوان" و دیگر حلقه های ارتجاع مذهبی، جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) یگانه جریان مترقی مردمی در سطح کشور را که از منافع سیاسی و طبقاتی توده های خلق دفاع می کرد، وحشیانه مورد حمله قرار داد و سرکوب نمود؛ تعدادی از رهبران آنرا به زندان انداخت و به "جرم" آزادی خواهی و حمایت از منافع طبقاتی و حقوق سیاسی توده های خلق به میز محاکمه کشاند و به حبسهای طولانی مدت محکوم کرده و یکی از اعضای برجسته آن جریان، سیدال سخندان را توسط گلب الدین جنایتکار این قاتل مردم افغانستان و نوکر سرسپرده ارتجاع منطقه و امپریالیسم بقتل رساند. اما گروه "اخوان" و هر دو جناح "خلق" و "پرچم" از حزب رویزیونیست "خلق" و گروه های همسنخ آنها در سطح جامعه آزادانه و بدون هیچگونه مانعی از طرف رژیم سلطنت ظاهرشاه، فعالیت می کردند.

در اوایل دهه پنجاه خورشیدی فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بر توده های مردم شدت یافت؛ فقر و بیکاری و تنگدستی توده های مردم بیداد می کرد و صدها هزار نفر از کارگران، دهقانان فقیر و بیزمین برای یافتن لقمه نانی راهی کشور ایران شدند؛ رقابت بین جناح های طبقات حاکم خاصاً در درون دربار سلطنت بر سر چاره جوئی و تخفیف نارضائی گسترده توده های مردم و "نفس راست کردن نظام" باهم اختلاف نظر داشتند؛ بعبارت دیگر تضاد درون طبقات حاکمه خاصاً در درون دربار سلطنت شدت یافته بود. در آن شرایط سوسیال امپریالیسم روسی و عوامل آن در ارتش و خارج ارتش با کمک همه جانبه سازمانهای جاسوسی اش (ک-گ-ب-و جی - آر- یو) و با استفاده از آن شرایط عینی در جامعه؛ کودتای 26 سرطان را به رهبری داوود براه انداختند و با لغو رژیم سلطنت، رژیم "جمهوری" را اعلام کردند. رژیم جمهوری داوود خاصاً در سه- چهار سال اول آن، در واقع رژیم باندهای "پرچمی خلقی" به ریاست داوود خان بود. بعبارت دیگر کودتای 26 سرطان فاز اول بقدرت رساندن باندهای مزدور خلقی پرچمی در افغانستان بشمار می رفت. از آنجاییکه سوسیال امپریالیسم روسی داوود خان را شدیداً تحت نظر داشت و امکانات و ابتکارات شخصی او را در تحکیم پایه های قدرتش محدود کرده بود؛ با اولین چرخش داوود به جانب امپریالیستهای غربی و رژیمهای دست نشانده آنها در منطقه (شاه ایران، شاه سعودی و رژیم مصر) کمترین فرصت را از وی گرفت و رژیم او را طی یک کودتای خونین توسط دستگاه های جاسوسی و باندهای مزدورش در افغانستان ساقط کرد و بیش از پیش زمینه را برای تحقق اهداف غارتگرانه و نقشه های پلید استعماری اش در افغانستان مساعد ساخت.

رویزیونیستهای خلقی پرچمی با کمک دستگاه جاسوسی سوسیال امپریالیسم روسی (ک-گ-ب-و جی آر یو) بتاريخ (7) ثور سال 1357 خورشیدی طی یک کودتای خونین رژیم داوود را برانداختند و رژیم

پوشالی "دموکراتیک خلق" را تشکیل دادند. رویزیونیستهای مزدورکرملین کودتای 7 ثور را "انقلاب" خواندند و با تبلیغات دیوانه وار خود را "مدافع حقوق و منافع" توده های کارگر و دهقان و سایر زحمتکشان افغانستان اعلام کردند. در حالیکه کودتای ثور به لحاظ ماهیت و خصلت یک تحول و یا یک "انقلاب" ارتجاعی بود. مانند "انقلاب اسلامی" گروه های جهادی در سال 1371 که ارتجاعی بود. در آن شرایط ماشین پروپاگاند سوسیال امپریالیسم روسی و تمام کشورهای بلوک شرق تحت رهبری اش و کشورهای اقمار و وابسته به سوسیال امپریالیسم روس در جهان درباره این تحول ضد انقلابی در افغانستان به تبلیغات دروغین و یاوه سرانیهای مضمزکننده می پرداختند. باندهای خلقی پرچمی باغصب قدرت سیاسی از ولی نعمت سابق شان (داوود) چنان دچار افوریا شده بودند که سر از پا نمی شناختند و تصور می کردند که حکومت ضد مردمی آنها در سایه حمایت کرملین بقای طولانی خواهد یافت. این مزدوران فرومایه به توده های خلق بعنوان رعایای شان نگاه می کردند. با گذشت زمان و افشای هر چه بیشتر ماهیت رژیم مزدور از جانب نیروها و افراد مترقی مردمی خاصاً منسوبین جریان دموکراتیک نوین در جامعه و افزایش ویی اعتمادی توده های مردم علیه رژیم مزدور، برحس کینه توزی و انتقامگیری آنها افزوده می شد. این عناصر مزدور بیش از همه نسبت به افراد منسوب به جریان دموکراتیک نوین کینه و خصومت می ورزیدند و منتظر فرصت برای انتقامگیری بودند. تضاد توده های خلق و نیرویهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین (شعلیه ایها) خاصاً بخش انقلابی پرولتری آن با امپریالیسم و ارتجاع، در آن شرایط عمدتاً رژیم مزدور و سوسیال امپریالیسم روس تضادی آشتی ناپذیر بود. ولی تضاد رژیم با طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و گروه های ارتجاعی مذهبی و "غیر مذهبی" خصلتاً از جمله تضاد درون دسته بندیهای ارتجاعی محسوب می شد و این موضوع بعدها در عمل با ثبات رسید؛ زیرا زمانی رژیم مزدور در زیر ضربات کوبنده مبارزات توده های خلق قرار گرفت؛ تاجای امکان با فئودالها و کمپرادورها کنار آمد و اراضی و جایداد های مصادره شده آنها را واپس داده و آنها را در نهاد دولتی "جبهه ملی پدروتن" متشکل کرده و در قدرت دولتی شریک ساخت. به همین صورت باندهای خلقی پرچمی و سازهائی در سال 1371 با فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیسم روسی و سقوط رژیم آنها، در ائتلاف و اتحاد با گروه های ارتجاعی اسلامی همسخن شان وارد دولت اسلامی شدند؛ و بعد بخشهای با امارت اسلامی طالبان پیوستند و بعد از سیاه روز 7 اکتوبر 2001 میلادی و تسلط استعماری امپریالیستهای غربی بر کشور به چاکری امپریالیسم امریکا و امپریالیستهای عضو ناتو درآمدند. ائتلافها و اتحادهای این همه باندهای مزدور جنایتکار و خاین در طی سی و چهار سال اخیر ناشی از ماهیت طبقاتی ارتجاعی و خصلت مزدوری آنها است. همه این دسته بندیهای ارتجاعی و مزدور و با داران امپریالیست آنها از دشمنان آشتی ناپذیر و سوگند خورده خلق و کشور هستند.

رژیم کودتائی بنابر ماهیت طبقاتی ضد مردمی و ضد دموکراتیک اش علیه توده های خلق و نیروهای مترقی مردمی قرار گرفت. فضای استبداد و اختناق را بر جامعه حاکم کرد و پالیسی بگیرو به بند و شکنجه و اعدام را به منصفه اجراء قرارداد. این رژیم دست نشانده چنان فاشیسم عریان را در جامعه حاکم کرد که حتی همان دهقانانی که از رژیم زمین "مفت" دریافت کرده بودند؛ علیه آن شوریدند. چنانچه بعد از سرکوب قیام حوت هرات در سال 1357، خلقی پرچمیها دهقانانی را که در قیام شرکت کرده بودند دستگیری کردند با چکمه های خون آلود شان بر سر و سینه آنها تا دم مرگ می کوبیدند و برای شان چنین می گفتند: "ما به شما زمین دادیم ولی شما به رخ ما تفنگ کشیدید". این خائین وطن فروش که بنا بر اقتضای خصلت طبقاتی شان و به دستور کرملین عمل می کردند، چنان مدهوش از نشه قدرت بودند که کوچکترین توجهی به علل واقعی قیامها و مبارزات مردم علیه شان نکردند که چرا همین دهقانان فقیر و بیزمین با سایر توده های مردم علیه آنها طغیان کرده اند؟ این مزدوران بی عرضه مانند با داران روسی شان؛ طغیان مردم افغانستان علیه رژیم دست نشانده را ناشی از تحریک دولتهای ایران و پاکستان و امپریالیستهای غربی تبلیغ می کردند. این موضوع در شرایط "جنگ سرد" (بین دو ابر قدرت و دو اردوگاه امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی جهان)، خوراک تبلیغاتی مهمی برای ماشینهای پروپاگاند هر دو طرف شده بود. سوسیال امپریالیسم روسی و تمام اردوگاه رویزیونیستی و سوسیال امپریالیستی و باندهای خلقی پرچمی، کودتای ننگین ثور را پیروزی "انقلاب دموکراتیک" در افغانستان تبلیغ می کردند که گویا به

مرحله "سوسیالیسم" گذار می کند. مطبوعات امپریالیستهای غربی ودولتهای ارتجاعی وابسته آنها در سطح جهان با استناد بر همین یاوه گوئیهای خلقی پرچمیها وسوسیال امپریالیستها، رژیم کودتائی در افغانستان را رژیم " کمونیستی" و حزب رویزیونیست "خلق"(نماینده بورژوازی بوروکرات کمپرادورونوکرکرمیلین) را حزبی " کمونیست" تبلیغ می نمودند. باین صورت جنایات ووحشی گریهای باندهای خلقی پرچمی علیه خلقهای افغانستان، تمسکی برای امپریالیستهای غربی ودولتهای ارتجاعی درکشورهای تحت سلطه امپریالیسم علی الخصوص کشورهای اسلامی داد تا اندیشه های نجات بخش کمونیسم انقلابی را مورد حملات خصمانه قرار دهند. این امر درکنار دیگر جنایات سهمگین وخیانتهای باندهای مزدور خلقی پرچمی علیه خلقهای افغانستان؛ بزرگترین جنایت وخیانت به اندیشه های انقلابی پرولتاری بود. سی وچهار سال است که تمام گروه های ارتجاعی اسلامی، گروه ناسیونال شونیست" افغان ملت" و دیگر گروه های ارتجاعی در افغانستان با تمسک قراردادن جنایات ووحشیگریهای رژیم مزدور خلقی پرچمی ها وسوسیال امپریالیستهای روسی دیوانه وار علیه اندیشه های انقلابی پرولتاری وهراندیشه وتفکر سیاسی مترقی دیگر تبلیغات سوء می کنند. در حالیکه همین باندهای ارتجاعی مزدور و جنایتکار اسلامی که شنیع ترین جنایات رادر طی سی وچهار سال علیه خلق مظلوم کشور رواداشته اند، چند بار وطن فروخته اند، قلاده های غلامی دولتهای مختلف امپریالیستی وارتجاعی را در گردن دارند، تمام دارائیهای دولت و عامه را به تاراج برده اند و هزاران جریب زمین عامه ومردم را غصب کرده اند و از خون این خلق ستم دیده وگرسنه وجان بلب رسیده ثروتهای هنگفتی سرهم کرده اند؛ نه اینکه حرفی درباره خیانتها و جنایات هولناک همپاله های خلقی پرچمی سازائی ملیشه ای وباداران روسی شان علیه خلق افغانستان، نگفته و نمی گویند که بآنها در اتحاد وائتلاف قرار گرفتند. برگردیم به اصل مطلب: ادامه وشت جنایات، بربریت وفاشیسم رژیم حزب "دموکراتیک خلق" دیگر برای مردم افغانستان غیر قابل تحمل شده بود. هنوز چند ماهی از حکومت ننگین باند مزدورکرمیلین نگذشته بود که طوفان خشم توده های مردم نشه ماه عسل قدرت دولتی را از سر این مزدوران فرومایه وخود فروخته بیرون کرد. بتاريخ 12 ماه حوت سال 1357 مردم ولسوالی دره صوف علیه رژیم قیام کردند، بتاريخ 24 حوت قیام مردم هرات بوقوع پیوست وفردای آن مردم ولایت بادغیس دست به قیام زدند و ضربات کوبنده ای بر رژیم مزدور وارد نمودند. به همین صورت در سالهای 1358 و 1359 توده های مردم در چندین ولایت دیگر کشور منجمله ولایت لوگر، کنر، ارزگان، قندهار، کابل علیه رژیم سفاک واشغالگران وجانیان روسی قیام کردند و ضربات سختی بر آنها وارد نمودند. سرکوب خونین ووحشیانه قیامهای خود جوش و برحق مردم توسط رژیم خلقی پرچمی ها نتوانست آنها را به انقیاد وتسلیم وادارد. توده های مردم دست به سلاح بردند و صدها گروه ودسته گوریلائی در ولایات مختلف کشور تشکیل شد ومبارزه مسلحانه علیه رژیم مزدور در بسیاری از مناطق کشور آغاز گردید. شورش خود جوش توده های خلق وروی آوردن آنها به مبارزه مسلحانه خود دلیل قوی بروحشت وبربریت رژیم ونا گزیری مردم به طغیان و قیام علیه قهر ارتجاعی طبقه حاکم ستمگرواستثمارگر بود. رژیم همچنان به تعقیب ودستگیری وزندان وشکنجه واعدام مخالفین سیاسی اش وتوده های مردم ناراض ادامه داد و هزاران تن را به جوخه های اعدام سپرد ویا زنده بگور کرد و هزاران تن دیگر را در زندانها وحشیانه شکنجه نمود. در آن شرایط تداوم، شدت وگسترش مبارزه مسلحانه توده های مردم در دهات واطراف شهرهای بزرگ وگسترده نارضائیهای عامه مردم در شهرها ودهات رژیم مزدور را در لبه پرتگاه سقوط قرار داد.

باوقوع کودتای 7 ثور اکثریت رهبران وافراد سرشناس "گروه اخوان المسلمین" و دیگر گروه های ارتجاعی مذهبی به عقبگاه های مطمئن شان در پاکستان وایران رفتند. با آغاز قیامهای خود جوش توده های مردم وتشکیل گروه ها ودسته های مسلح سروکله این گروه ها ی مزدور بیگانه هویداشد وچندین دفتر (تجارخانه سیاسی) در پاکستان وایران باز کردند واز این طریق با سران گروه ها ودسته های چریکی ارتباط برقرار کردند. گروه های ارتجاعی مذهبی به کمک همه جانبه سیاسی، تسلیحاتی، پولی ولوژستیک دولتهای ارتجاعی پاکستان، عربستان سعودی، رژیم اسلامی ایران وسایر دولتها ونهادهای ارتجاعی اسلامی وقدرتهای امپریالیستی خاصاً دولت امریکا ودولت ارتجاعی چین توانستند بر جنگ

مردم علیه رژیم مزدور خلقی پرچمی و اشغالگران روسی مسلط شوند. باین ترتیب به مرور زمان در بخش اعظم کشور جبهات جنگ مردم تحت رهبری گروه های ارتجاعی اسلامی قرار گرفتند. با آغاز قیامها و تداوم جنگ مسلحانه مردم علیه رژیم مزدور، سازمانها و گروه های چپ منسوب به جریان دموکراتیک نوین نیز مبارزه مسلحانه را علیه رژیم مزدوروارتنش متجاوز سوسیال امپریالیسم روسی آغاز کردند. هر یک از این گروه ها مطابق به برنامه و خط مشی سیاسی و نظامی شان در جنگ شرکت کردند. اما بخش واقعاً انقلابی پرولتری جنبش چپ کشور هدف داشت تا جنگ آزادی بخش ملی را به جنگ انقلابی خلق تکامل داده و با طرد تسلط استعماری سوسیال امپریالیسم روسی و سرنگونی رژیم مزدوران، جنگ توده ای طولانی را جهت سرنگونی کامل سلطه فئودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیسم و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و تأسیس دولت دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا منحیث فاز اول انقلاب اجتماعی کشور به پیش برد. باین صورت در جنگ مردم افغانستان علیه رژیم مزدور و سوسیال امپریالیستهای روسی در چهار سال اول جنگ، رهبری پرولتری در مناطقی از کشور وجود داشت. در آن شرایط توده های خلق و نیروهای مربوط به جنبش چپ کشور خاصاً بخش انقلابی پرولتری در برابر دوهیولای جهانخوار و نیروهای ارتجاعی وحشی مزدورانها قرار داشتند. از یکطرف رژیم خلقی پرچمیها و حامیان سوسیال امپریالیست شان و از طرف دیگر گروه های اسلامی ارتجاعی که از کمک و حمایت امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه و جهان بر رهبری ابر قدرت امپریالیستی امریکا برخوردار بودند. آنهم که در آن مبارزه نیروی انقلابی پرولتری کوچک و ضعیف بود و نیروهای منسوب به جریان دموکراتیک نوین و سایر جریانات مترقی و میهن پرست کشور در تشت و پراکندگی بسر می بردند. لیکن گروه های ارتجاعی اسلامی و دولتهای ارتجاعی منطقه و امپریالیستهای غربی از همین نیروی کوچک پرولتری در جنگ مقاومت مردم افغانستان ترس داشتند که مبادا در درازمدت رشد و تکامل نماید و بتواند بخشهای از جنگ مقاومت مردم را تحت رهبری اش در آورده و بر مناطقی از کشور مسلط شود. این گروه های خاین به خلق و میهن و مزدوران بیگانه تمام هم خود را در جبهات جنگ بر این قرار دادند که این نیرو را در جبهات جنگ منزوی و سرکوب کنند که در نهایت به این جنایت سخیف دست زدند. و بعد از سال 1361 فعالیتهای نظامی نیروهای پرولتری و بخشهای مختلف جنبش چپ کشور در جبهات جنگ تقریباً خاتمه یافت.

پیامدهای فاجعه بار کودتای ننگین (7) هفت ثور:

رژیم مزدور خلقی پرچمیها بر رهبری حفیظ الله امین جلاد در زیر ضربات مبارزه مسلحانه و فشار اعتراضات و انزجار و نفرت عامه مردم در آستانه سقوط قرار گرفت. سوسیال امپریالیسم روسی که رژیم دست نشانده اشرا در پرتگاه سقوط می دید **بتاریخ 6 جدی سال 1358** به افغانستان لشکر کشی کرده و با سقوط رژیم امین، رژیمی استعماری را تحت رهبری جناح پرچم از حزب رویونیست "خلق" بر رهبری ببرک مزدور تشکیل کرد و افغانستان را به اشغال نظامی در آورده و تسلط استعماری اشرا تحکیم کرد که مدت ده سال بطول انجامید. با تهاجم نظامی سوسیال امپریالیستهای روسی جنگ مقاومت مردم شدت و گسترش بیشتری یافت. لشکر کشی سوسیال امپریالیسم روسی بر افغانستان سبب شد که جهان زیر نام "حمایت و کمک" به مردم افغانستان هر چه بیشتر بر جنگ مقاومت مردم مداخله کرده و به سرنوشت سیاسی و حاکمیت مردم ما همه جانبه خیانت کردند. اشغالگران روسی و رژیم مزدور در طی چهارده سال سبعانه ترین جنایات و اجحافات و ستم و استبداد را علیه خلق ستم دیده افغانستان روا داشتند، بیش از یک و نیم میلیون تن از مردم افغانستان را وحشیانه کشتند و صدها هزار تن دیگر را معلول و معیوب کرده و بیش از شش میلیون از مردم مظلوم را مجبور به آوارگی و ترک کشور کردند. هزاران تن از آزادی خواهان و افراد مترقی را در زندانهای مخوف توسط جلادان و شکنجه گران حیوان صفت (خاد و ک گ ب) شکنجه کردند و به جوخه های اعدام سپردند و کشور را به ویرانه ای مبدل نمودند. شرح همه جنایات، کشتار و قتلعامها، شکنجه ها، خیانتها، اجحافات، ستمگریها، وحشیگریها، اعمال ضد انسانی، ویرانیهها و انواع مظالم و مصایب فاجعه بار دیگر که در طی چهارده سال توسط رژیم خلقی پرچمیهای خود فروخته و جانی و باداران سوسیال فاشیست شان بر خلق مظلوم و ستم دیده افغانستان روا داشته اند در این مقاله کوتاه

نمی‌گنجد. شنیعتر آنکه سوسیال امپریالیستهای روسی این همه فجایع، جنایات، کشتار و وحشیگریها را در افغانستان بنام کشور "سوسیالیستی" و زیر نام "کمک انترناسیونالیستی" به مردم افغانستان انجام می‌داد. این ادعای کاذب و خاینانه سوسیال امپریالیستهای روسی ضربه‌ای دیگری بود بر اندیشه‌های انقلابی پرولتری در افغانستان و جهان. از طرف دیگر گروه‌های ارتجاعی اسلامی و امپریالیستهای غربی جنایات سوسیال امپریالیستهای روسی و رژیم مزدور را در نزد مردم افغانستان و جهان بیای کمونیسم ختم می‌کردند. این خابین خود فروخته و قاتل مردم افغانستان همیشه در تبلیغات گمراه کننده‌شان برای مردم افغانستان می‌گفتند و می‌گویند که: سوسیالیسم و کمونیسم یعنی رژیم خلقی پرچمی‌ها و دولت "شوروی". ماشین تبلیغاتی امپریالیستهای غربی و دولتها و گروه‌های ارتجاعی اسلامی در طی سی و چهار سال اخیر چنان اذهان توده‌های مردم افغانستان و منطقه را مسموم کرده‌اند که توده‌های مردم در برابر مقولات و عباراتی چون رژیم دموکراتیک، نظام سوسیالیستی و اندیشه‌های کمونیسم انقلابی، نا آگاهانه بشکلی حساسیت نشان می‌دهند و حتی افراد و گروه‌های که مدعی مترقی بودن هستند، تحت این جوسد کمونیستی جرئت نمی‌کنند در نوشته‌ها و بیانات‌شان منحنیت بیان حقایق از مقولات و مفاهیم مترقی نام ببرند. بعبارت دیگر در بیش از سه دهه اخیر ارتجاع مذهبی عمدتاً در سه کشور منطقه (افغانستان، پاکستان و ایران) و امپریالیسم جهانی در بوجود آوردن یک جوسد کمونیستی اذهان توده‌های مردم خصوصاً نسلهای جوان را معشوش کرده‌اند. نه تنها جنایات ضد بشری رویزیونیستهای خروشچفی خصوصاً در افغانستان در دهه‌های اخیر که خیانتها و جنایات رویزیونیستهای "سه جهانی" به انقلاب خلق چین و انقلاب جهانی، ضربات شدیدی به جنبش بین‌المللی کمونیستی وارد آورده است.

نیروها و گروه‌های واقعاً پرولتری انقلابی در افغانستان باید به مسئله توهامات و اغتشاش اذهان توده‌های خلق کشور درباره اندیشه‌های رهائیبخش پرولتری، جداً توجه نمایند. زدودن این توهامات از اذهان توده‌های خلق افغانستان (خصوصاً دونسل جوان) آنهم که در طی سی و چهار سال اخیر تحت شرایط سلطه و نفوذ رویزیونیستهای خروشچفی و خرافه‌های مذهبی و فرهنگ و ایده‌های ارتجاعی فئودال کمپرادوری رژیمهای ارتجاعی اسلامی و فرهنگ سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی قرار داشته‌اند؛ فعالیت تبلیغی و ترویجی نسبتاً دوامداری را توسط نیروهای انقلابی پرولتری می‌طلبند. بعبارت دیگر نیاز جدی به تدارک فکری انقلاب نیز هست. سی و چهار سال است که نیروهای اسلامی منحنیت سیاه‌ترین و وحشی‌ترین نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور بر افغانستان و در کشورهای پاکستان و ایران در منطقه مسلط هستند. این نیروها از مسجد و مکتب ابتدائی و متوسطه و لیس و فاکولته بر اذهان کودکان، نوجوانان و جوانان و در سطح جامعه بر افکار و اذهان توده‌های خلق عوام این کشورها تسلط یافته‌اند. کم از کم اذهان دونسل راتحت تأثیر تبلیغات مداوم و القاءت خرافه‌های مذهبی مسموم کرده‌اند. این مهمترین مسئله برای کمونیستهای انقلابی در کشورهای این منطقه و در سایر کشورهای اسلامی است که در نحوه و شیوه تبلیغات سیاسی و ترویج اندیشه‌های انقلابی پرولتری (م ل م) در این جوامع در بین توده‌های خلق این مسئله را جداً مد نظر قرار دهند. زیرا توده‌های مردم در طی سی و چهار سال چه در داخل کشور و چه در کشورهای پاکستان و ایران زیر نفوذ گسترده اندیشه‌ها و فرهنگ ارتجاعی قرار داشته‌اند. لذا پیشبرد امر تبلیغ و ترویج اندیشه‌های انقلابی پرولتری در بین توده‌های خلق در جهت ارتقای سطح آگاهی و بسیج و سازماندهی آنها برای تدارک عالی‌ترین شکل مبارزه طبقاتی (جنگ انقلابی خلق) خصوصاً در شرایط کنونی افغانستان شیوه‌ها، مهارتها و تاکتیکهای خاص خودرामी طلبند، و این کار کمونیستهای انقلابی و باتجربه است که با در نظر گرفتن شرایط مشخص جامعه افغانستان و اوضاع و شرایط منطقه و جهان مبارزه انقلابی را علیه امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور آنها در همه عرصه‌ها سازمان دهند. در جریان بیش از یکسال اخیر سازمانهای مختلف "اخوان المسلمین" به کمک قدرتهای امپریالیستی خصوصاً آمریکا، انگلیس و فرانسه و دولتها و طبقات ارتجاعی عرب خصوصاً عربستان سعودی، قطر و جمهوری اسلامی ایران بر امواج خیزش خلقهای بپاخاسته در کشورهای شمال آفریقا و شرق میانه (از تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی و سوریه) سوار شده‌اند و از این جنبشهای حق طلبانه و مترقی توده‌های مردم در جهت اهداف سیاسی ارتجاعی و ضدانقلابی‌شان سوء استفاده کرده‌اند. عملاً شاهد هستیم که در این کشورها قدرتهای امپریالیستی حتی از قدرت‌گیری نیروهای ناسیونالیست و "

وبورژوالیبرال" هم جلوگیری کردند. باردیگر جنبشهای ارتجاعی اسلامی تحت رهبری گروه های القاعده و اخوان المسلمین و سلفی ها و وهابیه جان گرفتند و خود را برجنبشهای مردمی تحمیل کردند. به همین جهت است که امپریالیسم امریکا و دیگر امپریالیستها جنبشهای شمال افریقا و شرق میانه را " بهار عربی" می خوانند. زیرا این جنبشها بر وفق مراد و خواستها و اهداف غارتگرانه آنها سمت و سویافته و تحت رهبری نیروهای ارتجاعی مذهبی از مسیر اصلی آزادی خواهانه و مترقی آنها بانحراف کشانده شدند. نسیم بهار آزادی توده های خلق هرگز برای امپریالیستها و مرتجعین خوشگوار نیست و قدرتها امپریالیستی و ارتجاعی هیچگاهی از حرکتهای آزادی خواهانه و مترقی توده های مردم تمجید نکرده و نمی کنند و نخواهند کرد.

همچنین به شکست کشاندن انقلاب خلق نپال توسط رویزیونیستهای در رهبری حزب کمونیست نپال (مائونیست) در سال 2006 میلادی شک و تردیدهای جدی ایرا برای توده های خلق نپال و جهان نسبت به کدر رهبری مبارزات انقلابی آنها بوجود آورده است. دورنمی رویم وقتی روشنفکران طرفدار طبقات خلق که شرایط کشور و درد و عذاب توده های خلق را از نزدیک احساس و درک می کنند و می بینند بیش از سی سال است که مردم کشورشان در زیر دوسنگ آسیاب (ارتجاع وحشی و خونخوار بومی و قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی و جنایتکار منطقه) خرد می شوند؛ حتماً بفکر و جستجوی راه نجات خلق شان از این تهلکه می برآیند. اما این روشنفکران و توده های مردم زمانی مشاهده می کنند که در داخل و خارج کشور هستند کسانی که در لفظ از حزب "انقلابی پرولتاریا" و از "انقلاب پرولتری" و "تدارک جنگ خلق" سخن می زنند؛ ولی برخلاف در عمل در لجنزار اپورتونیسیم و برنامه های (ان جی او) ای به خدمت امپریالیستها ی اشغالگر و دولت دست نشانده قرار دارند و سالهاست که سرگرم ثروت اندوزی هستند (که مثال برجسته آن حزب "کمونیست (مائونیست)" افغانستان است). آیا عملکرد های سازمانهای اپورتونیستی و رویزیونیستی و تسلیم طلب؛ توده های مردم و روشنفکران مترقی کم تجربه رانسبت به رهبری جنبش کمونیستی (م ل م) کشور دچار توهم و شک و تردید نمی نمایند؟ که می نمایند! حزب "کمونیست (مائونیست)" افغانستان با تبلیغات گمراه کننده اش در سطح بین المللی نیز عده ای را که آگاهی لازم از ماهیت ایدئولوژیک سیاسی و عملکردهای این حزب و اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان ندارند نیز به گمراهی کشانده است. چنانچه (Harry Powell) بتاريخ 22 مارچ 2012 می نویسد: "این بسیار دلگرم کننده است که آگاهی یافته ایم که رفقای حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان برای مبارزه مسلحانه علیه امپریالیستها ی اشغالگر در افغانستان آمادگی می گیرند". او این حرکت را به "رفقای" در افغانستان تیریک می گوید. او جنگ طالبان و دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی را "مبارزه ضد امپریالیستی" در افغانستان توصیف کرده که از چندین سال باین طرف ادامه دارد. او با خوش بینی توأم با احتیاط از امکان ائتلاف تاکتیکی نیروهای (م- ل - م) ها با طالبان نیز سخن بمیان می آورد. لذا با در نظر داشت این تذکرات مختصر هر کمونیست واقعاً انقلابی باید در ارزیابیهایش از جنبش پرولتری واقعاً انقلابی در سطح کشور و در عرصه بین المللی به این مسایل توجه جدی نماید. اینها واقعیتهای تلخی هستند که نمی شود در تحلیل و ارزیابیهای ما آنها را بگونه جدی مد نظر قرار ندهیم. هستند افراد و گروه های که در ارزیابیهای شان از کیفیت و کمیت جنبش انقلابی پرولتری افغانستان و جهان با خوشبینی مفرط دچار خیالپردازیهای روشنفکرانه می شوند.

سیاه روز ننگین (8) ثور سال 1371 (تشکیل دولت ارتجاعی اسلامی):

با شکست نظامی سوسیال امپریالیستهای روسی توسط مقاومت مسلحانه مردم افغانستان و تصاحب حاصل همه مبارزات و قربانیهای آنها توسط گروه های اسلامی جنایتکار و تبتانی و سازش قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی پاکستان، ایران و عربستان سعودی؛ دولت اسلامی متشکل از همه باندهای ارتجاعی اسلامی جنایتکار پاکستان نشین و ایران نشین و گروه های میهنفروش و قاتل و جنایتکار خلقی پرچمی، سازائی و ملیشه ای تشکیل گردید. دولت اسلامی دست نشانده تحت رهبری صبغت الله (مجددی) این مزدور کهنه کار استعمار و امپریالیسم؛ در اولین اقدام خایانه اش باندهای خلقی پرچمی سازائی و ملیشه ای را از همه جنایات شان که در طی یک و نیم دهه علیه خلق و کشور مرتکب شده بودند، عفو کرد. این بزرگترین و هولناک ترین خیانت و جنایتی بود که گروه های اسلامی در اولین

روز حکومت ننگین شان مرتکب شدند و خون بیش از یک و نیم میلیون از خلقهای افغانستان را پایمال کرده و برهزاران ظلم و بی عدالتی وستم و جنایت و تجاوزی که بر آنها رواداشته شد چشم پوشیدند فاجعه بارتروخاینانه تر از آن که سالهای قبل پارلمان رژیم مزدور (که اکثریت قاطع آنرا نمایندگان همین باندهای میهن فروش، قاتل و جنایتکارویا هواداران آنها تشکیل می دهد)، سند "برائت" همه باندهای خاین و آدمکش خلقی پرچمی، سزائی، ملیشه ای، جهادی و طالبی را " قانونیت" بخشید و کرسی خاین و جنایتکار به موافقت اربابان خارجی اش آنرا توشیح کرد. همچنین چند هفته قبل وزارت معارف دولت دست نشاندۀ در افغانستان طرح خاینانه ایرا به تصویب رساند که بخش تاریخ چهل سال اخیر افغانستان را که عمدتاً تاریخ جنایات سهمگین باندهای مزدور خلقی پرچمی سزائی، گروه های جهادی، طالبی و ملیشه ای و دیگر گروه های وطن فروش و خاین و جنایات هولناک باداران خارجی شان، سوسیال امپریالیسم روسی و امپریالیسم امریکاو امپریالیستهای اروپائی و ناتو و کشورهای منطقه احتوا می کند، از کتب تاریخ مکاتب کشور حذف می شوند. بعبارت دیگر رژیم مزدور کرسی و امپریالیستهای اشغالگر بزم شان می خواهند روی تاریخ جنایات شان و همپاله های خلقی پرچمی و روسی شان پرده اندازند. سخنگوی وزارت معارف اعلام کرد که " تحولات سیاسی چهارده گذشته در مضمون تاریخ مکاتب تدریس نمی شود." به همین رابطه محمد آصف ننگ معین مسلکی و تخنیکی وزارت معارف رژیم مزدور گفت: " مسایلی باید درج تاریخ شوند که دربرگیرنده افتخارات ملی بوده و صفحه رهنا برای تمام جامعه باشد. تاریخ باید نسل ساز باشد، نه ویران کننده. تاریخ باید واقعیت ها، افتخارات، بزرگ مردیها و درس عبرت باشد، نه اینکه زمینه ساز باشد برای خشونت، انتقامگیری، منازعه و نباید فصل باشد؛ آن بخش تاریخ که عقده ها و منازعات را زنده می کند، وحدت ملی را از بین می برد، ما آنرا نمی آوریم. صفحات خالی بهتر است از اینکه صفحات پر شود و منازعه و فتنه برانگیزد.....".

اغماض و انکار از واقعیتها و حقایق مسلم تاریخی و یا تحریف و مسخ حقایق تاریخی توسط طبقات حاکم ارتجاعی در افغانستان و دیگر کشورهای جهان مسئله ای جدیدی نیست. در این کشورها کودکان و نوجوانان و جوانان همیشه تاریخی را در مکاتب و فاکولته ها مطالعه کرده اند که ساخته و پرداخته و دستکاری شده توسط طبقات حاکم ارتجاعی و ضد مردم و تاریخ نگاران مرتجع و مزدور بوده است. در افغانستان در گذشته هم طبقات ارتجاعی حاکم و مزدور واقعیتها و حقایق تاریخی را بِنفع خاندان، ملیت و طبقه خود تحریف و مسخ کرده اند ولی طبقات ارتجاعی حاکم مزدور کنونی یک قلم صفحات تاریخ چهل ساله کشور را حذف می کنند. چند ماه قبل محمد اعظم سیستانی عضو شورای "انقلاب" رژیم مزدور پرچمی خلقی ها و از نوکران بلند پایه سوسیال امپریالیسم روسی و "تاریخ نگار" این رژیم مزدور، کتابی زیر عنوان " سیمای آهنین امیر عبدالرحمان خان" به نشر سپرد. این باصطلاح تاریخ نگار مزدور و وجدان فروخته در سراپا از کتابش از عبد الرحمان خاین و جلاد و سفاک و وطن فروش و شکنجه گرو دشمن علم و ترقی؛ چهره یک " قهرمان ملی و ناجی افغانستان" را به تصویر کشیده است. او بیشرمانه حقایق تاریخی را تحریف و مسخ کرده است. اینک چند سطر از بخش آخر کتابش را نقل می نمایم: ".... بنابراین برای نابود کردن ستمگران و ظالمان افغانستان کنونی، ظهور یک امیر عبد الرحمان خان دیگر ضروری است. باری حتی کشورهای پیشرفته جهان نیز ضرورت یک دیکتاتور با کفایت را در افغانستان مطرح ساختند و مانیز بر این عقیده هستیم که برای نجات کشور از چنگ زورگویان و ستمگران تنظیمی یک دیکتاتور با کیاست ضروری است که برای چند سال محدود لباس کشاد دیموکراسی را در طاق نسیان بگذارد و با قاطعیت کارها را به اهل کار بسپارد و دست جنایتکاران را از یخن مردم مظلوم افغانستان کوتاه سازد و عدالت را بدون در نظر داشت مقام و موقف اشخاص در کشور عملی کند...". ملاحظه می شود که باندهای سفاک پرچمی خلقی هنوز تشنه خون خلق افغانستان اند و به امپریالیستهای اشغالگر پیشنهادهای می دهند که مزدوری جلادتر و سفاکتر از کرسی را بقدرت برسانند. که (بقول سیستانی مزدور) برخلاف کرسی لباس کشاد " دموکراسی" برتن نداشته باشد. خلاصه اگر تاریخ را مرتجعین و نوکران امپریالیسم بنویسند، مانند اعظم سیستانی و آصف ننگ و همسخان آنها می نویسند. زهی خرد باختگی، استعمار زدگی و خیانت پیشگی!!

با تشکیل دولت اسلامی هر دو نیروی جانی و میهن فروش (گروه های اسلامی و خلقی پرچمی ها و ملیشه های مزدور) متحداً دور دیگری از جنایات و تجاوزات و آدمکشی را بر مردم افغانستان تحت لوای شریعت اسلام آغاز کردند. از آنجاییکه این همه گروه های ارتجاعی چه مذهبی و چه "غیرمذهبی" وابسته و نوکر قدرتهای مختلف امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی منطقه بودند و هستند؛ لذا هر کدام سعی می کردند که نفوذ و تسلط بیشتری بر دولت دست نشانده داشته باشند تا با داران امپریالیست و منطقه ای آنها از این طریق بر افغانستان تسلط شانرا تحکیم کنند. زمانی این باندهای مزدور بر سر تقسیم لاشه ای متعفن (دولت اسلامی) و غصب و غارت دارائیهای دولتی و عامه به توافق نرسیدند تضاد بین آنها تشدید شد. فقط چند ماهی از تشکیل دولت اسلامی نگذشته بود که جنگ بین آنها با شدت تمام مشتعل شد. شهر کابل به معرکه جنگ ارتجاعی و غارتگرانه برادران اسلامی و رفقای خلقی پرچمی شان مبدل شد. این باندهای وحشی چنان بر سر هم کوفتند که حتی با داران خارجی شان هم نتوانستند آنها را با هم متحد نگهدارند. در طی چند سال تداوم این جنگهای وحشیانه و سگ جنگیهای تنظیمی، چندین اتحاد و ائتلاف بین باندهای اسلامی مختلف با گروه های خلقی پرچمی و ملیشه ای صورت گرفت. این مزدوران بیگانه ده ها هزار تن از مردم کابل را قتل عام کردند؛ ده ها هزار تن را معلول و معیوب ساختند؛ هفتاد درصد شهر کابل را به ویرانه تبدیل کردند و ده ها هزار تن مجبور به فرار از کشور شدند و یا به ولایات دیگر متواری گردیدند. این منادیان اسلام ناب محمدی چنان غارت و تاراجگری و دزدی و تجاوز ناموسی در کابل و دیگر ولایات کشور انجام دادند که مردم افغانستان خاصاً شهریان کابل تا حدی جنایات باندهای خلقی پرچمی و با داران روسی شانرا موقتاً "فراموش" کردند. این بود مختصر اشاره ای از ارمغان گروه های ارتجاعی اسلامی مزدور که مدعی بودند حکومت "عدل الاهی" را در افغانستان برقرار می کنند. چنانکه رفقای خلقی پرچمی شان پانزده سال قبل از آنها حکومت "دموکراتیک و آسایش و رفاه را" در کشور برقرار کرده بودند!

سیاه روز 26 سپتمبر 1996 (تشکیل رژیم قرون وسطانی طالبان): زمانی امپریالیسم امریکا و دولتهای پاکستان و عربستان درک کردند که گروه های شامل در دولت اسلامی نمی توانند با هم سازش کرده و با تقویت و استحکام پایه های رژیم اسلامی، منافع آنها را تأمین کنند؛ بفرکنار زدن آنها و جایگزینی گروه منسجم دیگری شدند تا بهتر بتواند اوضاع را تحت کنترل در آورده و شرایط را برای بهره برداری سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های کمپرادوری پاکستان در افغانستان و منطقه آسیای میانه آماده سازد. زیرا در آن وقت کمپنی نفتی یونیکال تلاش داشت تا پایپ لاین انتقال گاز آسیای میانه را از طریق افغانستان به خاک پاکستان الی بحیره عرب اعمار کند. در آن اوضاع دو عامل مهم مانع از این طرح بود؛ یکی عدم موجودیت امنیت لازم در افغانستان و دیگری تسلط گروه های ربانی- مسعود، ملیشه های دوستم و ملک و دیگر گروه های اسلامی و گروه های خلقی پرچمی بر دولت اسلامی که وابستگیهای بیشتری به امپریالیسم فدراسیون روسیه، دولت ایران و دولت هند داشتند و از تطبیق این طرح با میل و رغبت حمایت نمی کردند. همچنین دولت پاکستان نسبت به وفاداری این گروه ها مانند سابق به پاکستان دچار تردید شده بود. از اینرو تصمیم گرفتند که با استفاده از اوضاع فاجعه بار افغانستان که خود از عاملین اصلی آن نیز بودند؛ گروه منظم و سرسپرده تری را در افغانستان بقدرت برسانند تا از منافع آنها حراست کند. از آنجاییکه امپراتوری سوسیال امپریالیسم "شوروی" رقیب اصلی جهانی ابر قدرت امپریالیسم امریکا فروپاشیده بود و امریکا در جهت گسترش سلطه اش یر جهان خاصاً ملت های که از سلطه امپراتوری سوسیال امپریالیسم روس رهائی یافته و در جغرافیای جهان کشور های "مستقلی" تشکیل داده بودند؛ بفرکر طرح "نظم نوین جهانی" و پیاده کردن نقشه ها و اهدافش در این منطقه و سایر مناطق جهان بود؛ ظاهراً توجه جدی به افغانستان نداشت؛ لذا قیومیت افغانستان را در آن شرایط به دولت پاکستان (که در طی دهه ها از منافع استراتژیک امریکا در منطقه حراست کرده است) سپرد. مصارف پولی و تسلیحاتی پروژه روی کار آوردن طالبان را دولت امریکا خاصاً کمپنی یونیکال و دولت عربستان سعودی می پرداختند. نقش دولت پاکستان عمدتاً سازمان جاسوسی ارتش پاکستان (آی اس آی) بسیج و سازماندهی و تربیت نظامی و تهیه نقشه های عملیات محاروبی برای گروه طالبان و بسیج و سازماندهی گروه های اسلامی پاکستانی (خاصاً طالبان پاکستانی) و گروه های اسلامی از ممالک

عربی و دیگر کشورهای جهان که در پاکستان مستقر بودند و تحت حمایت و نظر (آی اس آی) قرار داشتند، بعلاوه کمکهای لوژستیک و سیاسی و اطلاعاتی برای نیروهای طالبان بود. از گروه های اسلامی افغانستان نیروهای تنظیم حرکت اسلامی مولوی نبی محمدی و ازباند "خلق" گروه تتی، کلاً در خدمت طالبان قرار گرفتند. ناگفته نماند که نظامیان پاکستان نقش عمده را کلاً در رهبری جنگ طالبان علیه حکومت ربانی و گروه های ائتلاف شمال بعهده داشتند. بعدها که جنگ بین طالبان و گروه های شامل در دولت ربانی مسعود تشدید گردید، نظامیان پاکستانی سهم گسترده در رهبری جنگ بطرفداری از طالبان گرفتند. بالمقابل نظامیان روسی، هندی و سپاه پاسداران ایران و نظامیان جناح های از "پرچم" بطرفداری از "ائتلاف شمال" و دولت ربانی داخل جنگ بودند. این بود ترکیب تشکیلاتی دو طرف جنگ ارتجاعی و ماهیت ایدئولوژیک سیاسی دولت اسلامی و امارت اسلامی در افغانستان و اهداف خاینانه و پلید آنها بر علیه خلق و کشور.

گروه های متشکل در دولت اسلامی ربانی - مسعود چنان فضای از وحشت و جنایت و قتل و کشتار و تجاوز و سرقت و چورچاپول و نا امنی بوجود آوردند که طالبان با استفاده از آن اوضاع و شرایط با تاکتیکهای خاص سیاسی در خلال مدت کمی توانستند بخش اعظم خاک کشور را از تسلط دولت ربانی- مسعود بیرون کنند. امارت اسلامی طالبان وابسته امپریالیسم و مستقیماً تحت حمایت دولت پاکستان قرار داشت. لزومی به توضیح مفصل ماهیت رژیم قرون وسطائی طالبان و شرکای جرم خارجی آنها و عملکردهای جنایتبار آنها علیه مردم افغانستان دیده نمی شود. مردم افغانستان خاصاً زنان و ملیتها و اقوام غیر پشتون جنایات و تعدیها و تجاوزات امارت اسلامی طالبان را بر حقوق انسانی و سیاسی و اجتماعی شان با پوست و گوشت شان احساس کرده اند. در زمان حکومت طالبان توده های مظلوم افغانستان علاوه بر ستم طبقاتی و ستم ملی امپریالیستی و ستم طبقات حاکم پاکستانی که از ستم مذهبی (خاصاً پیروان مذهب شیعه و اهل هنود و سیک کشور) و ستم ملی شئونینستی شدیداً رنج و عذاب می کشیدند. میلیونها تن از کودکان و نوجوانان و جوانان خاصاً دختران از حق تحصیل و رشد و انکشاف فکری محروم شدند و جامعه در منگنه استبداد و وحشت قرون وسطائی طالبان قرار گرفت و شبی از ظلمت فرهنگ قرون وسطائی فنودالی و قبیله ای و خرافه های مذهبی بر مردم سایه افکند. این گروه مزدور و عقب مانده در پنج - شش سال حاکمیت و حشمتبارش سعی کرد تا هویت ملی، تاریخی و دست آوردهای تمدنی چندین هزار ساله مردم این سرزمین را منسوخ و نابود کند و فرهنگ جهل و بربریت اسلامی و عربی را جایگزین آن نماید. این بود شمه ای از دوران حکومت شریعت اسلام "خالص" طالبانی در افغانستان. و حال امپریالیستهای امریکائی و اروپائی و دولت های پاکستان و سعودی سعی دارند تا در کنار سایر بیاند های جنایتکار و مزدور؛ یکبار دیگر گروه های طالبان، گلب الدین و حقانی را در ترکیب دولت دست نشاندگی شان شامل ساخته و بر مردم مظلوم ما حاکم کنند.

سیاه روز (7) اکتوبر 2001 (روز تهاجم نظامی امپریالیسم امریکا و ناتو به افغانستان):

طالبان به کمک های همه جانبه دولت پاکستان و سعودی و ده ها هزاران نیروهای جنگی عرب و پاکستانی توانستند بر نود درصد از رقبه خاک افغانستان مسلط شوند. اما رژیم طالبان بنا بر ملحوظاتی در سطح بین المللی بجز از طرف سه کشور پاکستان، عربستان سعودی و قطر به رسمیت شناخته نه شد. با قدرت گیری طالبان، افغانستان به قرارگاه های مطمئن ده ها هزار از جنگجویان گروه های ارتجاعی عرب و دیگر کشورها تحت رهبری اسامه بن لادن مبدل شد. این گروه ها که در جریان جنگ مقاومت مردم افغانستان به کمک دولت امریکا و کشورهای پاکستان و سعودی مسلح شدند و در جبهات جنگ فرستاده شدند، بعد از شکست نظامی سوسیال امپریالیسم روسی در افغانستان و کلاً فروپاشی امپراتوری سوسیال امپریالیستی؛ دیگر این نیروها برای دولت امریکا تاحدی کم مصرف شدند و مورد کم توجهی قرار گرفتند. برخلاف دولت پاکستان در سطح گسترده از این نیروها حمایت کرد و پاکستان و افغانستان دوران طالبان پناه گاه های امنی برای این نیروها شدند. بعد از آن اختلاف و تضاد بین رهبری این گروه ها و دولت امریکا تشدید گردید و گروه القاعده در چند مورد منافع امریکا را در نقاط مختلف جهان مورد حمله قرار داد. اسامه بن لادن میلیونراهل عربستان لشکر تحت رهبری اشرا مجاهدین و سربازان راه اسلام خواند که ظاهراً هدف اشرا "مخالفت شدید با نفوذ گسترده فرهنگ غرب عمدتاً امریکا در کشورها

ی عربی خاصاً در عربستان سعودی (اماکن "مقدس" مسلمانان جهان)، "حمایت" از خلق فلسطین و مخالفت با صهیونیستهای اشغالگرا اعلام نمود. بالمقابل دولت امریکا و متحدین اروپائی اش این گروه هارا تروریست خوانده و مورد پیگرد قرار دادند. باید تذکر داد که مخالفت و تضاد اسامه بن لادن (با موقعیت طبقاتی و ماهیت ایدئولوژیک سیاسی معین آن) با امریکا و قدرتهای اروپائی از جنبه دفاع واقعی از منافع ملی و طبقاتی توده های خلق عرب ویا دیگر کشورهای اسلامی در برابر قدرتهای امپریالیستی ویا از جهت تضاد آشتی ناپذیر توده های خلق با امپریالیسم و فنودالیزم و کمپرادوریزم نبود. بلکه تضاد اسامه و همه این گروه های اسلامی با امپریالیسم و ارتجاع فنودال کمپرادوری خصلتاً از جمله تضاد درون دسته بندیهای ارتجعی بوده و هست. از اینرو جنگ مسلحانه گروه های اسلامی علیه امپریالیسم امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی بگونه واقعی در جهت قطع سلطه امپریالیسم و کسب آزادی ملی ویا سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجعی فنودال و کمپرادور نبوده و نیست. مخالفت و تضاد اسامه و گروه های تحت رهبری او مورد حمایت جناحی از طبقات ارتجعی کشورهای عرب که در قدرت دولتی سهم نداشتند و ندارند، قرار داشت. چنانکه تضاد طالبان و گلب الدین و حقانی با امپریالیستهای اشغالگر و دولت مزدور کرسی از جمله تضاد بین مرتجعین است. و جنگ آنها علیه ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور نه بخاطر استقلال کشور و آزادی و حاکمیت ملی مردم افغانستان که به منظور بدست آوردن قدرت دولتی از دست رفته شان است. لذا مقاومت مسلحانه آنها علیه امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت کرسی دارای خصلت ارتجعی است که به منظور رسیدن به اهداف ارتجعی خود آنهاست. قدرتهای امپریالیستی از فعالیتهای مسلحانه گروه های ارتجعی (مذهبی و "غیر مذهبی") و لوبمقابل خود آنها باشد ترس زیادی ندارند. زیرا اینها برای قدرت و جاه و مقام و حفظ رژیمهای فنودال کمپرادوری می جنگند و هیچگاهی به منافع امپریالیسم و طبقات ارتجعی فنودال و کمپرادور صدمه جدی وارد نمی کنند؛ عبارت دیگر این نیروها مالکیت خصوصی را تقدیس می نمایند و حیات و بقای آنها به حفظ مناسبات تولیدی نیمه فنودالی و حمایت امپریالیسم جهانی وابسته است. اینکه بخشهای از توده های فقیر و نا آگاه و یا افراد تحصیل کرده شئونیست از ملت پشتون از طالبان و گلب الدین و حقانی حمایت می کنند و یا اقشاری از طبقه خرده بورژوازی کشورهای عربی و اسلامی تحت تأثیر تبلیغات نیروهای ارتجعی اسلامی، اسامه را "قهرمان" شان می پنداشتند و تصوری کردند یا می کنند که در جهت دفاع از منافع طبقاتی و قشری و عقاید مذهبی آنها می جنگید، بحث دیگری است. این بهیچ صورت بمعنای واقعی داشتن پایه مردمی نیست.

وقوع حادثه 11 سپتمبر 2001 میلادی در امریکا از یکطرف موجب تحولاتی در سطح جهان شد و از طرف دیگر اهداف پنهانی امپریالیسم امریکا در تسلط بر مناطقی از جهان خاصاً کشورهای تحت سلطه در قاره آسیا آشکار گردید. دولت امریکا بلا درنگ و بدون انجام تحقیقات لازم، واقعه 11 سپتمبر را به گروه القاعده به رهبری اسامه بن لادن نسبت داد و از رژیم طالبان خواست تا او را جهت محاکمه به امریکا تحویل دهد. این موضع گیری عاجل دولت امریکا در آن وقت همانقدر غیر عادی بنظر می رسید که گویا دولت امریکا انتظار وقوع چنین حادثه ای را داشته که با اولین ساعات وقوع آن بگونه نقشه مند در برابر آن موضع گیری کرده و تصامیم سیاسی و نظامی اتخاذ کرد. طالبان از تحویل اسامه بن لادن به امریکا سرباز زدند و دولت امریکا و متحدین آن اقدام به بسیج گسترده ارتشهای های شان کردند و **بتاریخ (7 اکتوبر 2001)** افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار دادند. امپریالیستهای امریکائی و اروپائی زیر نام "جنگ علیه تروریسم جهانی" و سقوط رژیم طالبان برای مدت دو ماه، روزانه هزاران تن بمب را بر سر مردم افغانستان فروریختند و هزاران نفر را کشتند و معلول کردند. ارتش امریکائیان و در این جنگ جنایتکارانه از بمبهای خوشه ای و بمبهای دارای مواد رادیواکتیو علیه خلقهای افغانستان استفاده کردند و این مورد دیگری از جنایات هولناک ضد بشری امریکا و ناتو در افغانستان است. امپریالیستهای وحشی ویرانیهای گسترده ای را بر کشور مخروبه افغانستان وارد کردند. با سقوط رژیم طالبان همه گروه های قاتل، جنایتکار، خابن و میهن فروش (جهادی، طالبی، خلقی، پرچمی، ملیشه ای، "افغان ملتی"، سازهائی) و تعدادی از تکنوکراتهای میهن فروش، تسلیم طالبان و خادمان امپریالیسم و ارتجاع از همه قماشها راجع کردند و تحت رهبری کرسی تربیت یافته سازمان "

سیا" امریکا) یکی از اجیران کمپنی نفتی یونیکال ونوکرسابقه دار- آی اس آی- پاکستان) در دولت دست نشانده بر مردم افغانستان تحمیل کردند؛ امپریالیسم امریکا وسایر قدرتهای ناتو زیر نام تشکیل نهادهای مدنی صدها تحصیل کرده استعمارزده وفاقد روحیه میهن دوستی را بسیج کردند تا در توصیف اوضاع بعد از هفت اکتوبر 2001 میلادی واغوی مردم افغانستان قلم بزنند و ایده های انقیاد طلبانه رادر سطح جامعه تبلیغ وترویج کنند؛ بیش از دوهزار (ان جی او) را تشکیل کردند و از این طریق هزاران تحصیل کرده و" روشنفکر" را سردر آخور نمودند تا شکر نعمت بجا کرده و" دعای" تداوم وضعیت کنونی را بنمایند؛ صدها آخوند و روحانی مرتجع ومیهن فروش رابا دالروپوند ویوروودادن جاه ومقام دولتی تطمیع کرده وبه خدمت گرفتند تا درباره وضعیت اشغال نظامی وتسلط استعماری امپریالیستها برکشور ودولت دست نشانده استعمار، توجیهات شرعی آماده کنند وبا تبلیغات گمراه کننده توده های خلق را اغوا نمایند. اکنون یازده سال از اشغال نظامی وتسلط استعماری امپریالیستها امریکائی وناتو بر افغانستان وعمرنگین دولت دست نشانده، می گذرد؛ در طی این مدت ارتشهای اشغالگرو دولت مزدور وگروه های طالبان وگلب الدین وحقانی حدود چهل هزار تن از مردم مظلوم مارا کشته اند وانواع جنایت وتجاوز وتوهین وتحقیر بر آنها روا داشته اند. امپریالیستها بعد از اشغال نظامی وتسلط استعماری بر افغانستان جنایتکارترین وخاین ترین نیروها، گروه ها وافراد رابرسرنوشت سیاسی مردم ما حاکم کردند؛ در طی این مدت هرچه بیشتر به تقویت ورشد ارتجاع پرداختند، زیرا استعمار و امپریالیسم جنایت گستر و ارتجاع پرور است. اینکه عده ای یا از روی ناآگاهی وعقب ماندگی فکری وسیاسی و یا عده ای مرتجعین آگاهانه صحبت از این دارند که در طی ده سال اخیر در افغانستان " نوین" زیر تسلط استعماری امپریالیستها ورژیم مزدور، در عرصه های مختلف پیشرفتهای صورت گرفته است؛ یاوه گوئی بیش نیست. برخلاف امریکا وناتو ارتجاع نوکر آنها کشور مردم را در تمام عرصه ها به قهقرا کشیده اند؛ همین خواست، استراتژی وهدف اصلی امپریالیسم رادر افغانستان وسایر کشورهای تحت سلطه تشکیل می دهد. برخلاف تصور " روشنفکران" خود فروخته هیچگاهی استعمار و امپریالیسم برای نجات ملت و خلقی از ستم ومظالم وعقب ماندگی وترویج وتحکیم دموکراسی کاری نکرده است. استعمار و امپریالیسم وطبقات ارتجاعی فئودال وکمپرادور از دشمنان سوگند خورده توده های خلق وممل ستم دیده هستند. تعدادی از " روشنفکران" خود فروخته عملکردهای امپریالیستها امریکائی وناتورا در طی یازده سال اخیر در افغانستان وعراق این طور ارزیابی می نمایند: امپریالیستها در طی این مدت در افغانستان وعراق حدود هشت هزار عسکرشانرا از دست داده اند وده ها هزار تن دیگر معلول جسمی ودماغی وروحي شده اند، حدود یک تریلیون دلار در دو جنگ شان به مصرف رسانده اند وظاهراً دست آوردهای هنگفت اقتصادی وسیاسی ملموسی نداشته اند؛ اینها با این گونه استدلال های احمقانه وگمراه کننده سعی دارند تا اهداف امپریالیستها امریکائی وناتورا در افغانستان ویا عراق "خیر خواهانه" جلوه داده ومنظور آنها رانه تجاوز و اشغالگری که " جنگ علیه تروریزم القاعده وطالبان" و"کمک" به مردم افغانستان وعراق وانمود کنند وباین طریق توده های نا آگاه را بفریبند. عده ای هم با سطحی نگری موضوع رابگونه انتزاعی وتنها از دید عدم دست آوردهای بزرگ نظامی امریکا وناتو مورد بحث قرار می دهند. در حالیکه این موضوع باید از جنبه ها وابعاد مختلف مورد بحث قرار گیرد. بعبارت دیگر در رابطه به استراتژی ونقشه های غارتگرانه امپریالیستها امریکائی واروپائی در سطح گسترده تر و بر بنیاد منافع کلی واهداف استراتژیک کوتاه مدت ودراز مدت امپریالیسم امریکا ومتحدین آن در منطقه وسطی وجنوب آسیا ومنطقه شرق میانه ودر سطح جهان مورد، بحث قرار گیرد. باید باین امر توجه داشت که ماشین امپریالیسم با خون حرکت می کند، " ازهر سلول سرمایه خون می چکد" وکشتار و جنایت وتجاوز، غارتگری وتاراج منابع طبیعی وثروتهای خلقها وممل تحت ستم درسرشت سرمایه وامپریالیسم عجین است. اوراق تاریخ استعمار وامپریالیسم از چنین جنایاتی علیه خلقها وممل تحت ستم جهان وبشریت مشحون است. تا نظام سرمایه داری وامپریالیسم سفاک در جهان وجود دارد همین تجاوز و اشغالگری وتسلط استعماری وکشتار و جنایت وبی عدالتی وفقروگرسنگی وانواع مصایب وبلاهای در جهان وجود خواهند داشت وتوده های خلق جهان وکلاً بشریت روی استقلال وآزادی وآرامش وآسایش وامنیت ورفاه را نخواهند دید. این لشکر کشی وغارتگری اول امپریالیسم امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی در جهان

نیست. تاریخ سرمایه داری و امپریالیسم را جنگهای تجاوزکارانه علیه خلقها و ملل مظلوم جهان ویا جنگهای جهانی تبهکارانه امپریالیستی تشکیل می دهد. سرمایه داری و امپریالیسم جهانی نمی تواند بدون میلیتاریزم و جنگ و غارتگری به حیاتش ادامه دهد. بیش از دوثلث عمر نظام سرمایه داری جهانی و امپریالیسم به جنگ و گشتارسپری شده است. امپریالیسم امریکا بعد از جنگ جهانی دوم در جنگهای تجاوزکارانه اش در کوریا، ویتنام، لائوس و کمبودیا بیش از (60) هزار سربازش را از دست داده، صد ها هزار تن آنها معلول جسمی و دچار معیوبیتهای دماغی و مصاب امراض روانی شده اند؛ امریکا تنها در جنگ ویتنام دو صد میلیارد دلار هزینه کرد و در نهایت توسط مبارزات حق طلبانه و قهرمانانه خلق ویتنام مفتضحانه شکست خورد. هدف اصلی سرمایه داری جهانی و امپریالیسم راتصاحب ارزش اضافی کارکارگران و کسب سود حداکثر و استثمار بیرحمانه کارگران و سایر زحمتکشانش در کشورهای خودی و در سطح جهان و تجمع سرمایه و تسلط بر جهان تشکیل می دهد. همه جنگهای بزرگ بین قدرتهای سرمایه داری امپریالیستی به منظور تجدید تقسیم جهان و تسلط بر منابع و ثروتهای خلقها و ملل، تسلط بر بازارهای پر جمعیت جهان و نیروی کار ارزان، دسترسی به مواد خام ارزان و در کنترل گرفتن مناطق مهم استراتژیک و سوق الجیشی در خشکه و دریا بوده و هست. لیکن همه تجاوزات نظامی و جنگهای تجاوزکارانه امپریالیستها به کشورهای تحت سلطه امپریالیسم ویا در جنگهای بین المللی امپریالیستی، ظاهراً دست آوردهای اقتصادی و سیاسی آنی برای همه قدرتهای امپریالیستی شامل جنگ نداشته است. قدرتهای امپریالیستی گاهی برای رسیدن به اهداف غارتگرانه شان بهای سنگین جانی و مالی پرداخته اند.

اما در مورد افغانستان و عراق: اگر امپریالیسم امریکا و متحدین آن به لحاظ تلفات انسانی و هزینه مالی بهای نسبتاً سنگینی را برای جنگهای تجاوزکارانه شان در این دو کشور پرداخته اند؛ لیکن منافع غارتگرانه آنها تا حد قابل ملاحظه ای در این دو کشور و منطقه تأمین شده است. در افغانستان دولت مزدوری را تشکیل داده اند، ماشین سرکوب خلق یعنی ارتش و پولیس و پولیس مخفی مزدوری را تربیت و مسلح کرده و زندانها را دوباره بازسازی و با آلات پیشرفته شکنجه و اعتراف گیری جبری از متهمین تجهیز نمود اند، ده ها گروه ارتجاعی و مزدور را که در طی سی و چهار سال اخیر به خلق و کشور خیانت و جنایت کرده اند و منحصراً آدمکشان و جنایتکاران حرفه ای در دولت دست نشانده بسیج کرده اند تا در شرایط کنونی و در آینده از منافع آنها در افغانستان و منطقه دفاع کنند و به سرکوب خلق بپردازند، هزاران تن تحصیل کرده منعقد و نوکر مننش را به خدمت گرفته و فاسد کرده اند تا درگمراه کردن مردم به نفع آنها و طبقات ارتجاعی داخلی قلم بزنند و خدمت کنند، افغانستان را با خاطر موقعیت سوق الجیشی مهم و اهمیت استراتژیک جغرافیای سیاسی آن در منطقه به منظور تأمین اهداف شان در شرایط حال و آینده (در برابر قدرتهای امپریالیستی رقیب مانند امپریالیسم فدراسیون روسیه و امپریالیسم نوظهور چین و دیگر قدرتهای منطقه ای) تحت تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی گرفته اند، بر معادن و ذخایر چند تریلیونی افغانستان تسلط یافته اند، منابع بزرگ گاز آسیای میانه و انتقال آن از طریق خاک افغانستان به پاکستان، قدرتهای اشغالگر عمدتاً دولتهای امریکا و انگلستان در طی بیش از یک دهه ده ها و صد ها میلیارد دلار از طریق قاچاق مواد مخدر در افغانستان به جیب زده اند، هارترین گروه های ارتجاعی جانی مذهبی را بر توده های خلق افغانستان و در منطقه حاکم کرده اند تا کوچکترین تبارز حرکتی حق طلبانه توده های مردم و جنبشهای انقلابی و مترقی را در شرایط کنونی و در آینده سرکوب کنند و هر صاحب فکر و نظر مترقی و انقلابی را با شلاق تکفیر بکوبند و هر اندیشه انقلابی و مترقی را در چنین خفه نمایند؛ دولت امریکا پیش نویس موافقتنامه "پیمان استراتژیک" (بخوان معاهده تسلط استعماری در از مدت امپریالیسم امریکا بر افغانستان) که امضای موافقتنامه تأسیس پایگاه های نظامی و حضور ده ها هزار سرباز امریکائی و چندین هزار تن از نیروهای استخباراتی و جاسوسی "سیا" برای افغانستان و منطقه را در پی دارد؛ بتاريخ 22 اپریل 2012 با دولت مزدور کرزی در کابل با امضاء رساند. قرار است که این معاهده ننگین و خاینانه در ماه می در شیکاگو با امضای رئیس جمهور امریکا و کرزی خاین و مزدور (شاه شجاع سوم) برسد. این سند توسط "رایان کروکر" سفیر (یا نائب السلطنه) ابر قدرت امپریالیستی امریکا در کابل و "رنگین دادفر سپینتا" مشاور امنیت ملی دولت مزدور افغانستان با امضاء

رسید. رنگین دادفرسپنتا که اولین امضاء رادرای این سند (یامعاهده) ننگین وخاینانه گذاشت؛ علاوه بر وطن فروشی وخیانتی که طی یازده سال اخیرعلیه خلق وکشورمرتکب شده است؛ اینک نامش رادرزمره معروفترین وطن فروشان وخانین ملی درتاریخ خونباراین سرزمین وخلق دربند کشیده اش برای همیشه به ثبت رساند. اینست فرجام اپورتونیسیم وروزیونیسیم وارتداد؛ اینست فرجام حیات سیاسی اشرف زاده ها واعیان زاده ها وفئودال کمپرادورها! البته این طورتصورنشود که تنها روشنفکرانی ازطبقات بالای جامعه که به سازمانها واحزاب انقلابی پرولتری می پیوندند وهرگز ازتعلقات واندیشه های طبقاتی شان صادقانه گسست نمی کنند، دارای چنین فرجامی هستند؛ بلکه " روشنفکران" منحرف وبی ایمان وضداقلاب ازطبقات واقشاریائینی جامعه نیزکه نقابی برخ می کشند وشیادانه خودراپیروخط انقلابی (م ل ا یا م ل م) وانمود می کنند وبه شیوه ها واشکال مختلف به تخریب و" بدنامی" جنبش انقلابی پرولتری(م ل م) مشغول هستند؛ درنهایت به جایگاهی قرارخواهند گرفت که رنگین دادفرسپنتا وسایرهمسخان مرتد وی چون اعظم دادفروسیماسمرقرارگرفته اند. رنگین دادفرسپنتا یکی ازفعالین جنبش دموکراتیک نوین(شعله جاوید) بود وسالها سنگ "مبارزه ضدامپریالیستی وضد ارتجاعی" به سینه میزد. اوبعد ازانحلال سازمان جوانان مترقی وجریان دموکراتیک نوین به عضویت تشکل اپورتونیستی بنام "گروه انقلابی...." وبعد"سازمان رهائی" درآمد وسالها عضویت این سازمان روزیونیستی"سه جهانی"راداشت. بعدازتاریخ(7)اکتوبرسال(2001) که امپریالیسم امریکا افغانستان را موردحمله نظامی قرار داده وبه اشغال استعماری درآورد؛ رنگین دادفرسپنتا عملاً به نوکری استعماروامپریالیسم درآمد؛ اومنحیث مهره مورد اعتماد امپریالیستهای امریکائی واروپائی ویکی از" تئوریسن" های دولت دست نشانده استعماربه وزارت خارجه دولت پوشالی منصوب گردید وچندین سال است که بحیث وزیرمشاوردراداره "امنیت ملی" دولت دست نشانده مصروف وطن فروشی وخیانت به خلق ستمدیده است. به همین صورت دولت مزدور"پیمانهای استراتژیک" رابادیگردولتهای امپریالیستی وارتجاعی امضاء کرده است وقراراست که درآینده چنین"پیمانهای" غارتگرانه، اسارت آوروضد ملی رابادولتهای امپریالیستی دیگری نیزبا مضاء برساند.

امریکا درعراق دولت مزدوری تشکیل داده است، برمنابع نفت این کشور(که پنجمین منابع بزرگ نفت جهان را داراست) چنگ انداخته است، هزاران مستشارنظامی وعوامل وجاسوس "سیا" رادرعراق ودرمنطقه شرق میانه مستقرکرده است وده ها هزارسربازامریکائی درمرزعراق درکویت ودیگرکشورهای حوزه خلیج فارس مستقر هستند وتحولات عراق ومنطقه شرق میانه را تحت نظارت وکنترول دارند، حکومت خود مختارمنطقه کردستان عراق با سرسپردگی مطلق به امریکا را تشکیل داده است تا منحیث پایگاه بزرگ جاسوسی وخرابکاری درقلب سرزمینهای کرد نشین منطقه علیه جنبش انقلابی پرولتری کردستان شمالی درترکیه وجنیشهای حق طلبانه ناسیونالیستی کردها ودیگرمملت تحت ستم وعلیه منافع خلقهای ایران، ترکیه وسوریه دراین منطقه حساس جهان عمل کند. همچنین کنترول شرق میانه ومنابع سرشارانرژی آن وتسلط برخلیج فارس که دارای اهمیت سوق الجیشی استراتژیک وجیوپولیتیک وجیواستراتژیک حیاتی درمنطقه وجهان می باشد؛ ازاهداف مهم امپریالیسم امریکا وشرکای آن به شمارمی رود که تا اکنون به آن دست یافته اند.اگرچه درشرایط کنونی جهان قدرتهای امپریالیستی تا حدی ازاشغال نظامی وتسلط استعماری مستقیم طولانی مدت کشورها هراس دارند وسعی می کنند تا با انجام "عملیاتهای نظامی سریع" وعمدتاً ازطریق عملیاتهای استخباراتی وبمبارانهای هوائی وبه مدت زمان کوتاه به اهداف شان دست یابند. ولی زمانی درافغانستان وعراق به تله گیرماندند به کشتاروجنایت علیه خلق این کشورها ادامه داده وتلفات سنگین انسانی وهزینه های هنگفت مالی را هم متحمل شده اند تا به همین سطح ازاهداف غارتگرانه شان دستیافته اند. امپریالیسم امریکا درعراق رژیم مزدوروفرمانبرداروارتش بزرگی راتشکیل داد ونیروهای نظامی خودراظاهراً کنارکشید ووظیفه سرکوب خلقهای عراق وحفاظت ازمنافع اشراعمدتاً به ارتش وپولیس رژیم دست نشانده اش واگذارکرد وهزاران تن مشاورنظامی ومامورین جاسوسی خودرادرعراق نگهداشته است. پایه های تسلط امریکا درعراق پابرجاست ودولت دست نشانده ونیروهای سیاسی مزدوری ازمنافع غارتگرانه آن حراست می کنند. مسئله ای که دراین جنگهای تجاوزکارانه برای امپریالیستها بیش

از همه مهم است تلفات انسانی ارتشهای آنهاست که فشارهای زیادی از جانب فامیل‌های سربازان، احزاب سیاسی مخالف و رقیب و سازمانهای حقوق بشری غیردولتی بر آنها وارد می شود و دولت پاکستان و گروه های طالبان و گلب الدین و حقانی هم به این "پاشنه اشیل" ارتشهای اشغالگر آگاهی دارند و به همین لحاظ فقط از طریق وارد کردن هر چه بیشتر تلفات جانی بر ارتشهای امریکائی و ناتو و دولت مزدور و کشتار توده های مردم و ایجاد فضای رعب و وحشت در سطح جامعه است که می توانند امریکا و ناتو و دولت مزدور را به امیتازدهی و اداشته و به اهداف شان (قدرت دولتی گروه های متذکره و نفوذ و تسلط گسترده دولت پاکستان بر افغانستان) دست یابند. این تاکتیک و استراتژی نظامی سیاسی دولت پاکستان و گروه های طالبان، گلب الدین و حقانی در شرایط ده سال اخیر در افغانستان بوده است. این نیروهای ارتجاعي و ضد مردم در جریان جنگ شان از نیروی اعتراضات و نفرت و انزجار مردم افغانستان علیه جنایات ارتشهای اشغالگر و دولت مزدور و کلا مخالفت و تضاد مردم علیه اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیسم امریکا و قدرتهای ناتو، بهره برده اند. امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت مزدور از طغیان توده های مردم افغانستان علیه شان بشدت وحشت دارند. در شرایط چهار سال اخیر بحران اقتصادی عمیقی سرمایه داری جهانی عمدتاً دولتهای امریکا و متحدین آنها که در جنگ تجاوزکارانه در افغانستان و عراق شرکت داشته و دارند، فراگرفته است. بدون شک که در چنین شرایطی مصارف جنگ در افغانستان و عراق برای قدرتهای امپریالیستی تجاوزگر خاصتاً دولت امریکا فشار وارد کرده و می کند. فقط در یک نبرد توده ای انقلابی است که قدرتهای امپریالیستی و رژیمهای مزدورانها نه تنها که تلفات انسانی و خسارات مالی سنگینی را متحمل می شوند که مقتضای شکست خورده و سلطه و حاکمیت و منافع شان را در کشوری که خلق آن به جنگ انقلابی روی آورده است، از دست می دهند و به نفرت و انزجار و محکومیت گسترده توده های خلق و نیروهای مترقی و انقلابی جهان و اعتراضات خلقهای کشورهای خود شان مواجه می شوند.

24 اپریل 2012

(پولاد)